فهرست

[موضوع: تفسیر ترتیبی/ سوره بقره 2](#_Toc179302360)

[پیشگفتار 2](#_Toc179302361)

[نکته تکمیلی 2](#_Toc179302362)

[مبحث دیگر 4](#_Toc179302363)

[بررسی فراز لَا رَیْبَ فِیه 8](#_Toc179302364)

[نکته اول: احتمالات در لاریب فیه 8](#_Toc179302365)

[نکته دوم: لای در این فراز 8](#_Toc179302366)

[جمع‌بندی 9](#_Toc179302367)

# موضوع: تفسیر ترتیبی/ سوره بقره

# پیشگفتار

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

**﴿ذَلِکَ الْکِتَابُ لَا رَیْبَ فِیهِ هُدًی لِلْمُتَّقِینَ﴾**

در این آیه شریفه چند فراز نیاز به مداقه داشت که نخستین آن‌ها، ذَلِکَ الْکِتَابُ بود، در ذَلِکَ الْکِتَابُ، حدود نه احتمال داده شد و با تأمل در خود جمله و با مراجعه به روایات این احتمالات متعدد مطرح بود.

آن ۹ احتمال را گفتیم و عرض کردیم احتمالات قابل تکثیر هم هست ولی عمدتاً آن نُه احتمالی بود که ذکر شد.

البته اظهر هم همان ذَلِکَ الْکِتَابُ که اشاره و مشارالیه باشد و خبر را باید در بعد جستجو کرد. ابتدا بیشتر این به ذهن می‌آید اما در عین حال در روایات بود، در اقوال مفسرین از جمله ابن عباس هم آمده بود که ذَلِکَ الْکِتَابُ، روایات ما هم وارد شده بود و روایات عامه هم بود که ذَلِکَ الْکِتَابُ، این آن کتابی است که ما به انبیاء پیشین وعده داده بودیم، یا این همان کتابی است که به خود تو وعده داده‌ایم، اول آغاز رسالت وعده داده شده بود که ما قرآن نازل می‌کنیم و آن را تکمیل می‌کنیم. این آیه هم در مدینه نازل می‌شود که بخش زیادی از آیات فرود آمده است و از این قبیل.

بنابراین با توجه به روایات، اینکه خود ذَلِکَ الْکِتَابُ یک جمله تامه مستقله باشد، وجه دارد.

در عین حال اگر ما باشیم میان این نه تا، بخواهیم انتخاب کنیم، به لحاظ ادبی اظهر شاید این باشد که ذَلِکَ مشارٌالیه می‌خواهد، الزامی در آن نیست ولی بیشتر این‌جور به ذهن تداعی می‌کند و الْکِتَابُ مشارٌالیه آن است و این مبتدا می‌شود و چون حذف مبتدا که هو است و بگوییم هو ذَلِکَ الْکِتَابُ، آن هم خلاف اصل است، بنابراین در حال طبیعی باید گفت ذَلِکَ الْکِتَابُ، اشاره و مشارالیه است و مبتدا است.

و اینکه ذَلِکَ گفته شده است، این برای تعظیم است، همین قرآن را می‌خواهد بگوید، این احتمال اظهر است که معمولاً هم همین‌طور ترجمه می‌شود. در عین حال آن احتمالات دیگر را نمی‌شود کنار گذاشت.

# نکته تکمیلی

در تکمیل این فراز نکته‌ای که عرض می‌کنیم و به فرازهای بعدی می‌رویم این است که در قرآن مدلول‌های طولی قطعاً هست که به آن ظاهر و بطن تعبیر می‌شود و توجیه این مدالیل طولی هم در یک فرصتی انجام خواهیم داد، در کفایه هم مطالبی بود، مفسرین هم فرموده‌اند یک زمانی هم ممکن است به آن بپردازیم که آن بطون قرآن و بواطن آیات، آیا مدلول هستند؟ یا به شکل مدلول نیستند، اشاره است؟ دلالت است؟ از نوع دیگر است؟ مدلول مستقیم لفظ است؟ یا مدلول آن معناست؟ امثال اینها.

احتمالات متعددی در توجیه باطن قرآن وجود دارد که آن جای خود.

اینها می‌گویند مدالیل مستقیم و غیرمستقیمی که در طول مدلول مستقیم است، این مدلولهای لایه به لایه طولی است.

یک مطلب دیگر، مدالیل عرضی است.

مدالیل عرضی یعنی استعمال لفظ در اکثر از معنا که یا به شکل استعمال لفظ در مشترک لفظی است یا به شکل استعمال لفظ در معنای حقیقی و مجازی است که در آن واحد لفظ در دو، سه و بیشتر از مشترک لفظی استعمال شود یا اینکه لفظ در آن واحد در معنای حقیقی و مجازی استعمال شود. این هم یک نوع تکثر مدلول‌ها است.

پس تکثر مدلول‌ها در قرآن گاهی به شکل طولی است که همان باطن می‌شود و گاهی به شکل عرضی است که استعمال لفظ در اکثر از معنای حقیقی یا حقیقی و مجازی یا احیاناً اکثر از معنایی که همه مجازی باشند متصور است، قابل توجه است و این تقسیم وجود دارد.

البته نوع سوم آن تکثر معنا به خاطر مشترک معنوی است که اشاره کردیم، گاهی تکثر لایه‌ها و دامنه معنایی و مدلولی قرآن به خاطر این است که واژه‌ای توسعه معنایی پیدا کرده است و به شکل مشترک معنوی یک سعه‌ای پیدا کرده است و اینجا در واقع توسعه مدلول است و شمول مصادیق بیشتر.

این سه نوعی است که در واقع تکثر مدلول و معانی و مصادیق و گسترش دامنه مضامین و مصادیق، یکی از این راه‌ها در آیه شریفه متصور است.

این راه‌ها عبارت بودند از؛

۱- باطن

۲- استعمال در اکثر از معنا

۳- توسعه مفهومی که به اشتراک معنوی در معنای گسترده‌ای به کار رود که دامنه شمول آن خیلی وسیع است؛ مثلاً رزق را معنای عام‌تری برای آن قائل شویم که رزق‌های درونی و روحی و معنوی را هم شامل بشود به نحو معنوی. یا **﴿فَلْیَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَیٰ طَعَامِهِ﴾**[[1]](#footnote-1)، طعام را جوری معنا بکنیم، با یک سعه مفهومی که شامل طعام‌های باطنی و معنوی از قبیل علم هم بشود یا چیزهایی غیر علم، توجهات و توفیقات معنوی و روحی که هست.

این تطبیقات متفاوت است، گاهی بیشتر از قبیل سوم است که مفهوم را توسعه می‌دهد، گاهی می‌تواند توسعه تعبدی بدهد که می‌گوید این مفهوم این را می‌گیرد؛ یا می‌خواهد بگوید این لغت این کشش را دارد، یا اینکه من تعبدا می‌گوید من این‌جور به کار می‌برم، مانعی ندارد، غالباً این‌طور است ولی گاهی از قبیل باطن است، تطبیق که می‌دهد سراغ چیزی رفته است که جزء بواطن است، مدلول المدلول است و جزء لایه‌های پنهان است و گاهی می‌تواند به نحو مشترک لفظی باشد که این در تطبیقات کمتر است. تطبیقات از نوع سه یا یک است.

این یک قاعده کلی است که ما در بسیاری از آیات در آغاز مواجه با یک معنای مضیقی هستیم اما خودمان که تأمل می‌کنیم یا به آیات دیگر مراجعه می‌کنیم و بخصوص به روایات که مراجعه می‌کنیم می‌بینیم این آیه باز شد، یک سعه شمول و گستره دامنه شمول پیدا می‌کند.

عرض ما که به دو سه بیان تقدیم شد این است که این سعه علی اقسامی است؛

۱- یا به شکل باطن است.

۲- یا به شکل اشتراک لفظی است. استعمال در اکثر از معنا است.

۳- یا به شکل توسعه در مفهوم است که شمول به نحو اشتراک معنوی می‌شود

این سومی که توسعه در مفهوم باشد می‌تواند روایت ما را ارشاد و راهنمایی می‌کند که لغت تاب و تحمل این معنای وسیع را دارد. یا اینکه تعبداً از قبیل حکومت توسعه مفهومی بدهد.

عرض شد که روایات کمک می‌کند هم در قسم اول و هم دوم و هم سوم، دایره معنایی را باز می‌کند و شعاع معنا را گسترش بدهد.

سؤال: تشخیص اینکه این روایت تفسیری از کدام نوع است، …

جواب: این به قرائن و مناسبات حکم و موضوع و شواهد موردی است، خیلی قاعده کلی ندارد، اما تقسیم‌بندی کلان در شمول و توسعه مفهومی این است و قرآن بیش از هر کلامی در معرض این سعه و شمول مفهومی است.

البته در مقابل این سعه و گسترش مفهومی تضییق مفهومی هم در قرآن وجود دارد، بعضی جاها هست که سراغ روایات می‌رویم می‌بینیم تضییق ایجاد می‌کند. الان به آن نمی‌خواهیم بپردازیم.

در اصول هم این را بحث کرده‌اند که این بواطن از کجا پیدا می‌شود به لفظ ربط دارد یا ندارد؟ مستقیم ربط دارد یا در خود معنا اتفاقی رخ می‌دهد؟ یا اینکه هیچ‌کدام از اینها نیست.

# مبحث دیگر

و نکته دیگری که اینجا می‌خواهیم عرض بکنیم و با این ذَلِکَ الْکِتَابُ ارتباط دارد این است که سؤال می‌کنیم در این ذَلِکَ الْکِتَابُ، (نه تا احتمال گفتیم که قابل تکثیر هم بود) یک تفاوتی که میان گروهی از این احتمالات با گروه دیگر بود، این بود که ذَلِکَ الْکِتَابُ را جمله تامه و مستقله بگیریم؟ مرکب از مبتدا و خبر؟ بگوییم ذَلِکَ، الْکِتَابُ، بگوییم ذَلِکَ الْکِتَابُ مبتدا و خبر است و جمله مستقله است، بعضی از احتمالات با این سازگار بود.

برخی از احتمالات دیگر با این سازگار بود که ذَلِکَ الْکِتَابُ مبتدا است، اشاره و مشارالیه است و این جمله غیر مستقله و غیر تامه است و باید منتظر خبر بمانیم. بعضی احتمالات هم بر این ابتناء داشت و نتیجه‌اش هم این بود.

بعضی از احتمالات هم این بود که ذَلِکَ الْکِتَابُ، خبر مبتدای محذوف است، هو ذَلِکَ الْکِتَابُ است. آن هم بر اساس برخی دیگر از احتمالات بود. مهم دو شکل اول است

که بنا بر پاره‌ای از احتمالات، ذَلِکَ الْکِتَابُ، مبتدا و خبر است، ذَلِکَ، الْکِتَابُ، این همان است که وعده داده شده است. یا به عکس، آن چه که وعده داده‌ایم این کتاب است. این دو جور متصور بود ولی در هر صورت ذَلِکَ الْکِتَابُ جمله خبریه مستقله بود. این یک صورت بود.

صورت دیگر این بود که ذَلِکَ الْکِتَابُ، لَا رَیْبَ فِیه، خبر آن می‌شود یا ذَلِکَ الْکِتَابُ مبتدا است، خبر بعد است، یا ذَلِکَ الْکِتَابُ خبری است که مبتدای آن محذوف است، در هر حال این ذَلِکَ الْکِتَابُ جمله تامه مستقله نیست در این فرض دوم.

سؤال این است که، استعمال لفظ مفرد در اکثر از معنا داریم، این در ذهن ما مسبوق است و از این جهت است که در اصول مطرح شده است که استعمال در دو معنا جایز است یا جایز نیست؟ اولاً عقلاً ممکن است یا ممکن نیست؟ ثانیاً واقع شده است یا واقع نشده است؟

خیلی از محققین نظرشان این است و درست هم این است که

اولاً استعمال لفظ در اکثر از معنا، چه معانی حقیقی و چه مجازی، عقلا جایز است

ثانیاً واقع هم شده است، منتهی نکته‌ای که وجود دارد، این وقوع قرینه و دلیل روشنی می‌خواهد، بدون قرینه لفظ در اکثر از معنا، خلاف ظاهر است، اگر بخواهیم لفظی را در اکثر از معانی حقیقی یا مجازی به کار ببریم یا استظهار بکنیم نیازمند قرینه واضحه‌ای هستیم و در واقع ما غیر از قرینه صارفه و معینه، یک قرینه ثالثه‌ای داریم که قرینه معممه، قرینه‌ای که می‌گوید این لفظ در چند معنا به کار رفته است.

سؤالی که وجود دارد شبیه این را در یک جمله و یک فراز، جمله‌ای که مردد بین مستقله و غیر مستقله است می‌توان قائل بشویم یا خیر؟ اینجا مصداق آن است.

بگوییم ذَلِکَ الْکِتَابُ هم‌زمان، هم غیر مستقله است، ذَلِکَ الْکِتَابُ لَا رَیْبَ فِیه و هم‌زمان ذَلِکَ الْکِتَابُ، مبتدا و خبر، این ممکن است یا ممکن نیست؟

تا حالا آن را که در اصول دیده بودیم استعمال کلمه مفردی است در اکثر از معنا که محل بحث قرار گرفته است از نظر امکان و وقوع، اما اینجا استعمال این مرکب است در دو ترکیب، یکی ذَلِکَ الْکِتَابُ غیر مستقله که ذَلِکَ اسم اشاره است و کتاب مشارالیه آن و خبر بعد می‌آید.

یکی هم اینکه ذَلِکَ، الْکِتَابُ، مبتدا و خبر، جمله مستقله باشد. در آن واحد ذَلِکَ الْکِتَابُ استعمال بشود در اشاره و مشارالیه و در مبتدا و خبر. متکلم بگوید من این‌جوری به کار می‌برم. هم ذَلِکَ الکتابی که غیر مستقل است و هم ذَلِکَ الْکِتَابُ که جمله مستقل است. آیا می‌شود یا خیر؟

به نظر می‌آید همان بحث‌هایی که در اصول انجام شده است، اینجا هم جاری است و اگر کسی قائل به جواز استعمال لفظ در اکثر از معنا شد، می‌تواند قائل به جواز استعمال مرکبی در ترکیب استقلالی و ترکیب غیر استقلالی. عقلا مانعی ندارد، این تابع قرارداد و کاربرد است.

آن‌ها که اشکال گرفته‌اند و امکان آن را منع کرده‌اند، وجوهی را ذکر کرده‌اند که همه آن‌ها جواب داده شده است. اگر آن‌ها را جواب بدهیم عین آن بحث در اینجا هم می‌تواند جاری بشود.

البته عین استعمال لفظ در اکثر از معنا، استعمال این جمله در دو ترکیب متفاوت، ضمن اینکه ممکن است نیاز به قرینه دارد، شاید اینجا قرینه باید آکد و اقوا باشد.

این یک سؤال است که بعید نیست بگوییم استعمال هم لفظ در اکثر از معنا جایز است و واقع شده است البته با قرائن و استعمال یک ترکیب در ترکیب استقلالی و غیر استقلالی جایز است و قرینه می‌خواهد.

عبارت دیگر این است که خود کتاب را در دو معنا به کار نمی‌بریم، الْکِتَابُ را یک بار وجه مشارالیه آن را مدنظر قرار می‌دهیم و یک بار وجه خبری برای آن مدنظر قرار می‌دهیم، یعنی دو وجه ادبی و نحوی. که نتیجه این است که دو نسبت است، در کل که می‌گوییم یعنی دو نسبت، ذَلِکَ الْکِتَابُ نسبت ناقصه، اشاره و مشارالیه می‌شود یا ذَلِکَ، الْکِتَابُ، نسبت تامه می‌شود. در واقع اینجا در آن واحد نسبت ناقصه و نسبت تامه استعمال می‌کند و این یک تعبیر است.

یک تعبیر هم این است که الْکِتَابُ، وجه مشارالیه را با وجه خبریت در آن جمع می‌کنیم. این دو سه تا تعبیر است.

تعبیر اولیه این بود که ذَلِکَ الْکِتَابُ، این کل در جمله مستقله و ناقصه استعمال می‌شود

تعبیر دیگر این است که این نسبت در ذَلِکَ الْکِتَابُ در دو شکل تامه و ناقصه استعمال می‌شود

یک وجه دیگر این است که در الْکِتَابُ دو وجه ادبی در آن ملحوظ است، هم مشارالیه بودن و هم خبر بودن.

این ذَلِکَ الْکِتَابُ این است، عرض ما این است که ما در اصول با بحثی مأنوس هستیم که استعمال لفظ در اکثر از معنا است، امروز می‌خواهیم بگوییم همان بحث در جمله‌های مرکبه‌ای از این قبیل هم می‌تواند مطرح بشود؛ که می‌توانیم یک ترکیبی و لفظ مرکب از دو لفظ حداقل، در آن واحد در نسبت استقلالیه و ناقصه استعمال بکنیم، در دو وجه متفاوت ادبی یا خیر؟

جواب این است همان مباحثی که در استعمال لفظ در اکثر از معنا آمده است اینجا هم جاری است و استحاله‌ای در این نیست، البته یک مقداری دشوارتر هم هست، به این شکل در اصول مطرح نشده است و به نظر من البته این بحث مهم است.

ما می‌گوییم این شدنی است و وقوع آن قرینه می‌خواهد و اینجا قرینه داریم، برای اینکه ما اگر باشیم ظاهر آن ذَلِکَ الْکِتَابُ است، ذَلِکَ الْکِتَابُ مبتدا است و خبر آن لَا رَیْبَ فِیه است.

اما وقتی به روایات مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که هم در بعضی از روایات تفسیر شده است به گونه‌ای **﴿ذَلِکَ الْکِتَابُ لَا رَیْبَ فِیه﴾** است، در روایاتی تفسیر شده است، ذَلِکَ الْکِتَابُ لَا رَیْبَ فِیه، مبتدا خبر، ذَلِکَ الْکِتَابُ لَا رَیْبَ فِیه است.

هم چند روایت هست که شاید یکی از آن‌ها معتبر باشد که می‌گوید ذَلِکَ، الْکِتَابُ، این آن کتابی است که به انبیاء پیشین وعده داده‌ایم، اقوال مفسرین هم در این وجود دارد از این مفسرین اقدمی، در اقوال مفسرین شبیه آن بحث‌هایی که در اصول ملاحظه کردید، اقوال متأخرین و مفسرینی که محقق هستند و تحقیق کرده‌اند، خیلی ارزشی ندارد، اما نقل‌های مفسرین از قدما، مثل ابن عباس، قابل تأمل است، برای اینکه آن از دو جهت برای ما اهمیت دارد؛ یک جهت اینکه در آن اجواء عربی متصل به نزول بوده است و یکی اینکه در ارتباط با پیامبر و شخص رسول‌خدا بوده است و به راحتی نمی‌شود از آن گذشت این اقوالی که می‌آید و حتی از ابن عباس حتی متعدد باشد و از عامه هم باشد نمی‌شود به سادگی از آن گذاشت، مگر اینکه در جایی تنافی با مبانی شیعه داشته باشد.

به نظر ما می‌آید در قرآن این یک باب جدیدی است که وجود دارد، واقعاً وقتی روایت جمله را به صورت مستقله معنا می‌کند در حالی که ظهور جمله غیر مستقله است، آیا معنایش این است که روایت می‌گوید ظهور اولیه را بردار؟ یا اینکه می‌گوید آن جای خود هست، یک چیز دیگری را هم می‌گوید، آن هم هست؟ همان‌طور که در مفرد با قرینه روایات می‌توان گفت استعمال اکثر از واحد شده است، در یک ترکیب هم به قرینه روایات یا ضمیمه روایات یا اقوال مفسرین قدما می‌توان گفت در آن واحد در دوتا استعمال شده است، علی‌الاصول این امکان دارد، ولی قرینه آن سخت است.

این یک قاعده جدیدی است که هم در اصول باید آن را مطرح کرد و هم در این‌جور مواردی در قرآن محتمل است، به نظرم نظیر این درجای دیگر هم می‌شود پیدا کرد، در طول زمان مواجه شده‌ام در مواردی که جمله مردد بین مستقله و غیر مستقله می‌شود و در روایات می‌بینیم هر دو نوع هست، اینجا باید گفت روایات متعارض است؟ یک روایت می‌گوید ذَلِکَ الْکِتَابُ لَا رَیْبَ فِیه، غیر مستقله است، یک روایت تفسیر آن با مستقله بودن سازگار است، یا اینکه تعارضی ندارد، این قرینه است که هر دو اینجا مراد است؟ در استعمال اراده شده است، اراده استعمالی هست و اراده جدیه هم در تبع آن منقدح و محقق شده است.

این یک بحثی است که از آن می‌گذریم. این بحث یک بابی را در اصول باز کرد و یک بابی را هم در تفسیر باز می‌کند که به این توجه بشود؛ ممکن است چنین چیزی محقق شود.

روایات عامه و خاصه را ذیل آیه ببینید بعضی جوری تفسیر کرده‌اند که ذَلِکَ الْکِتَابُ لَا رَیْبَ فِیه که اول هم این به ذهن می‌آید، تعدادی هم از اینها هم در اقوال قدیم و هم در روایات آمده است که ذَلِکَ الْکِتَابُ، این آن کتاب است، این آن کتاب موعود است یا آن کتاب موعود این کتاب است، در معانی الاخبار و چند جای دیگر آمده است. این روایت سندش تمام نباشد، متعدد است و در اقوال متقدمین هم آمده است.

امکان را عقل ما می‌گوید ممکن است، وقوع آن را می‌گوییم قرینه می‌خواهد، روایت قرینه است که این‌جور شده است.

این مجموعه احتمالات ذَلِکَ الْکِتَابُ بود که حدود ده احتمال بود که اظهر هم می‌گفتیم **﴿ذَلِکَ الْکِتَابُ لاریب فیه﴾** و علاوه بر این، این بحث اخیر است که تمام شد.

# بررسی فراز لَا رَیْبَ فِیه

لَا رَیْبَ فِیه که بنا بر یک احتمال این خبر اول است و بنا بر احتمال دیگر این خبر دوم است، ذَلِکَ، الْکِتَابُ، لَا رَیْبَ فِیه، خبر اول کتاب است، لاریب فیه خبر دوم است. یا اینکه خبر دوم آن مبتدای محذوف است.

## نکته اول: احتمالات در لاریب فیه

به هر حال در لاریب فیه چند احتمال هست

۱- این که خبر اول باشد

۲- خبر دوم باشد

۳- احتمالاً بتواند وصف باشد.

۴- حال باشد

## نکته دوم: لای در این فراز

آیا لای نافیه است یا لای ناهیه؟ در این دو احتمال هم آن که ظهور اولیه است، لای نفی جنس است، در عین حال در مواردی هم دیده‌ایم لا در نهی هم به کار می‌رود، لا رفث و لا فسوق، گفته شده است کار نباید انجام بشود، نهی است، یا حتی در لا ضرر و لاضرار بعضی این احتمال داده‌اند، گفته شده است این تکلیف است، نهی می‌کند. یکی از احتمالات لا ضرر این است. پس لا می‌تواند ناهیه باشد و هم می‌تواند نافیه باشد.

این دو احتمال روی فرض این است که خود لا را دو جور معنا بکنیم، بگوییم دو معنا دارد، یک نافیه دارد و یک ناهیه دارد، در آن غیبی نیست، یا نباید در آن تردید کرد، نتیجه می‌شود. این از یک منظر

از منظر دیگر، این نکته این است که لای ناهیه ممکن است کسی بگوید، لای ناهیه نیست که بگوییم برای نهی وضع شده است، همان لای نافیه است، منتهی در مقام اراده جدیه از آن اراده نهی شده است، نه اینکه لا، موضوع له یا وضع آن برای نهی باشد. وضع برای نفی است منتهی در مقام نهی به کار می‌رود.

یک شکل هم این است که جمله ترکیبیه؛ این لَا رَیْبَ فِیه، نافیه که جمله خبریه است در مقام انشاء و نهی به کار رفته است، مثل اینکه می‌گوید یغتسل و یتوضئ که خبریه است در مقام انشاء به کار می‌رود. اینها احتمالاتی است که اینجا وجود دارد.

## جمع‌بندی

در این جمله لاریب فیه یا خبریه است یا انشائیه؛ خبریه باشد می‌فرماید در این کتاب تردیدی وجود ندارد، انشائیه باشد یعنی نباید در آن تردید شود،

منتهی آن احتمال اینکه جمله انشائیه باشد، چند تصویر دارد؛

۱- اینکه بگوییم این لا در اینجا ابتدا وضع شده است برای معنای جدیدی که نهی باشد.

۲- اینکه بگوییم وضع برای نفی است منتهی اینجا در نهی به کار رفته است، یعنی در مقام اراده جدیه مقصود نهی است.

۳- اینکه در این ترکیبی که جمله خبریه است، بگوییم در مقام انشاء است.

این سه تصویر وجود دارد؛ پس یک احتمال این است که لَا رَیْبَ فِیه جمله خبریه محض است در استعمال و راعی جد و اراده جدیه.

احتمال دوم این است که لاریب فیه جمله انشائیه است، انشاء بودن این یکی از این دو سه حالت متصور است.

1. - سوره عبس، آیه ۲۴ [↑](#footnote-ref-1)